

در خاورمیانه چه می گذرد ؟

ماه هاست که خاورمیانه عربی در خون و آتش غوطه ور است. امنیت از همه جا رخت بر بسته و هرج و مرج بر جای آن نشست است. رقابت میان کانونهای قدرت جهانی و منطقه ای مرزهای متعارف را دیرزمانی است که در هم نور دیده و جان و مال و عزت میلیونها انسان را به بازی گرفته است. "دمکراسی" و "حقوق بشر" اهدایی جرج دبلیو بوش و نئوکانهای خالق ۱۱ سپتامبر در جای جای خاورمیانه بزرگ به نمایش گذاشته شده و چشمها را خیره کرده است. آنچه که امروز در عراق و سوریه و لیبی فراموش شده می گذرد، حاصل شکست فضاحت بار دو استراتژی هر دو جناح بازها و کبوترها در کادر طرح خاورمیانه بزرگ می باشد. شکست دو شیوه متفاوت با دو الگوی متفاوت. "الگوی عراق" و "الگوی تونس". نقش رژیم حاکم بر ایران و اتخاذ سیاست تقابل با آمریکا در شکست استراتژی "جناح بازها" با الگوی عراق و پیروزی "قیام - کودتا" علیه اخوان المسلمین در مصر در شکست پروژه "جناح کبوترها" با الگوی تونس در کنار عوامل دیگر از برجستگی بیشتری برخوردار است.

در استراتژی ابلهانه بازها (یک قدرت در جهان، یک قدرت در منطقه خاورمیانه) قرار بر این بود که با براندازی قهرآمیز حاکمیت سکولار در عراق و جایگزینی آن با یک دولت دست نشانده، روند "تغییر رژیم" در کشورهای باقیمانده از حوزه اتحاد شوروی سابق بر اساس تئوری دومینو و با الگوی عراق یکی پس از دیگری صورت گرفته و با تقسیمات جغرافیایی جدید در پنج کشور بزرگ منطقه و ترسیم مرزهای نوین، تعادل ژئوپلیتیکی جدیدی برقرار گردد. در این تعادل جدید، حاکمیت بر منابع انرژی به مثابه کاراترین سلاح استراتژیک در جنگ چهارم علیه ابرقدرت چین و قدرتهای دیگر جهانی و منطقه ای نظیر روسیه، هند و اتحادیه اروپا و با هدف تحقق استراتژی کلان "جهان تک قطبی" از یکسو و تأمین حاکمیت مطلق العنان و بی رقیب دولت جعلی اسرائیل در "خاورمیانه بزرگ" از سوی دیگر، دستاوردهای موفقیت در آن طرح کذابی بشمار می آمد.

اتخاذ سیاست تقابل با ایالات متحده از جانب رژیم جمهوری اسلامی در سال ۲۰۰۵، صدور بحران به عراق و نشان دادن مهره های وابسته به خود در حاکمیت عراق در کنار ایجاد موجی از ترور و کشتار با هدف زمینگیر کردن نیروهای آمریکایی در کشور مذکور، شکست فضاحت بار رژیم نژادپرست اسرائیل در مقابل جنبش حزب الله در لبنان در ۲۰۰۶ که به معنای شکست طرح تهاجم نظامی متعاقب به ایران بود، حاکمیت جنبش حماس بر باریکه غزه با حمایت و تحریک جمهوری اسلامی در ۲۰۰۷ و بهم ریختن اوضاع افغانستان و بازگشت دوباره آدمخواران طالبان در ۲۰۰۸ آخرین میخی است که بر تابوت نئوکانها زده می شود. بالا آمدن باراک حسین اوباما محصول بلافصل این شکست و سپرده شدن طرح خاورمیانه بزرگ بدست جناح کبوترهاست. هدف همان است که بود، شیوه ها و متدها اما بسیار متفاوتند.

محتوای طرح خاورمیانه بزرگ یعنی مقوله "رژیم پنج" با هدف تغییر جغرافیای سیاسی منطقه و بقدرت رسانیدن لیبرال دمکراسی در کل خاورمیانه و شمال آفریقا البته به جای خود می ماند. نمی تواند هم که نماید! اما سیاست شکست خورده "براندازی سخت" جای خود را به سیاست مزورانه "براندازی نرم" از طریق راه اندازی انقلابات مخملی می دهد. آلترناتیو کبوترها برای خاورمیانه عربی جنبش اخوان المسلمین و سمبل نشسته در حاکمیت آن حزب "عدالت و توسعه" در ترکیه میباشد. کلید انقلاب فیس بوکی ابتدا در تونس زده می شود. سناریوی اولین انقلاب مخملی معاصر یعنی انقلاب ضد سلطنتی در ایران، در اینجا نیز عیناً پیاده می شود. به این معنا که ارتش دست نشانده پشت دیکتاتور را خالی می کند و دیکتاتوری در چشم بهم زدن می افتد. زین العابدین بن علی همراه با عهد و عیالش در کمتر از یکماه در مقابل چشمان حیرت زده مردم کشورهای عربی که به تلویزیون الجزیره دوخته شده، تونس را ترک کرده و کشور را تقدیم انقلابیون! جنگ ناکرده حزب "عدالت و توسعه" و رهبر آن "راشد الغنوشی" می کند. به همین سادگی!

در اینجا حزب "عدالت و توسعه" آلترناتیو و پیروزی انقلاب مخملی در تونس الگویی تحولات آتی در خاورمیانه عربی از منظر کبوترهاست. پیام الگوی تونس برای مردم کشورهای عربی در یک کلام این است که قیام علیه دیکتاتوری هرزینه چندان را طلب نمی کند. دروغ بزرگی که در مراحل بعدی بویژه در سوریه خود را تمام عیار به معرض نمایش می گذارد.

ایستگاه بعدی مصر است. در مصر هم ارتش دست نشانده اعلام بی طرفی می کند. در اینجا نیز برای حسنی مبارک راهی جز تحویل قدرت وجود ندارد. اندکی بعد در تونس حزب "عدالت و توسعه" با یک اکثریت چهار درصدی و با پشتوانه صندوق رأی در حاکمیت می نشیند و در مصر نیز اخوان المسلمین علیرغم برخورداری از یک پایگاه اجتماعی پانزده بیست درصدی اما بدلیل سازمانیافتگی با محمد مرسی موفق به تصاحب قدرت سیاسی می شود. در مراکش که پادشاه موضوع را فهم کرده و انتخابات گذاشته است هم همین حزب "عدالت و توسعه" از طریق صندوق رأی وارد حیطه قدرت سیاسی می گردد. بدین ترتیب تا اینجا کار به جز ترکیه و قطر، سه کشور تونس مصر، مراکش و همینطور نوار غزه در کف با کفایت اخوان المسلمین قرار میگیرد. بهار عربی اینچنین کلید میخورد.

ایستگاه بعدی لیبی است که در میان مصر و تونس قرار دارد. لیبی البته مثل مصر ارزش ژئوپلیتیکی ندارد اما بر روی دریایی از نفت خوابیده است. در اینجا اما برخلاف دو کشور همسایه، با ارتش دست نشانده و نیروهای امنیتی وابسته به آمریکا مواجه نیستیم. نیروهای مسلح لیبی به تمام و کمال در اختیار و تحت امر دیکتاتورند. "رژیم پنج" در لیبی هم مثل عراق نیاز به لشکرکشی زمینی دارد. اما تجربه شکست خورده بازها در عراق تاکتیک دیگری را می طلبد. در اینجا عنصر جدیدی وارد معادله می گردد بنام "عنصر داخلی". یعنی استفاده از نیروی داخلی در آزاد سازی منطقه ای از خاک لیبی و حرکت نیروی مذکور با پوشش هوایی خردکننده "ائتلاف داوطلب" به قصد تصرف پایتخت و براندازی رژیم قذافی. در این نمونه ابتدا به ساکن دومین شهر بزرگ لیبی یعنی بنغازی آزاد می شود و بدنال آن کار آموزش و تسلیح عشایر و مخالفان رژیم به سلاح های سنگین و حرکت به سمت طرابلس آغاز می گردد.

نیروی هوایی ناتو با هزاران پرواز مستمر در آسمان لیبی عرصه را چنان بر رژیم و نیروهای مسلح تنگ میکند که چاره ای جز فرار برای قذافی برجا نمی ماند. نتیجه امروز پیش چشم همه هست. یک جهنم به تمام معنی که به مانند گوشت قربانی میان گروه های مسلح دست بدست می گردد. هرج و مرج در همه جا. در یک کلام سگ صاحبش را نمی شناسد. تا آنجا که دادگاه حکم به انحلال پارلمان می دهد! این البته برای برای آزادکنندگان! لیبی و سیستم رسانه ای شان محلی از اعراب ندارد. مهم نفت لیبی بود که آزاد! گردید.

ایستگاه بعدی سوریه است. تصور اولیه مبنی بر این است که تجربه موفق لیبی در اینجا نیز لابد جواب خواهد گرفت! ده ها هزار قربانی و صدها هزار آواره، بلاهت این تصور واهی را به نمایش می گذارد. تفاوت سوریه با لیبی بسیار است. چرا که سوریه برخلاف لیبی از "ارزش ژئوپلیتیکی" برخوردار است. سوریه نقطه تلاقی قدرتهای جهانی و منطقه ایست. در اینجا تغییر رژیم به تغییر "معادله قوا" منتهی می شود. تأثیرات بلافصل این تغییر ابتدا بر روی رژیم جمهوری اسلامی و بدنبال آن بر روی روسیه سرریز می شود. به عبارتی "تغییر رژیم" در سوریه، تعادل ژئوپلیتیک در منطقه را علیه رژیم ایران و به نفع اسرائیل بر هم می زند. در رابطه با این "تعادل قوا" جدید که بدنبال شکست فاحش نئوکانها و روی کار آمدن باراک اوباما شکل گرفته بود، در دیماه ۹۰ نوشته بودم:

"در معادله جدید، مدار تعادل قوا در منطقه خاورمیانه، میان دو رژیم بنیادگرای همجنس و همزاد یعنی رژیمهای ایران و اسرائیل بسته میشود. به همین اعتبار کل آرایش سیاسی در منطقه نیز حول دوری و نزدیکی به یکی از اقطاب این معادله شکل می گیرد. در این کادر و تنها با فهم قانونمندیهای حاکم بر همین معادله قواست که می توان دلایل بسیاری از دوری و نزدیکیهای سیاسی در منطقه و عدم قاطعیت دولت ایالات متحده در مقابله با رژیم جمهوری اسلامی را فهم کرد. چرا که هرگونه فشار نامتعارف بر روی جمهوری اسلامی که به سرنگونی آن راه ببرد، در نظر کبوترهای دولت اوباما، بالا بردن غیرمتعارف وزنه نئوکانهای اسرائیلی را بدنبال داشته که تأثیرات آن البته کل منطقه و به تبع آن بازگشت دوباره نئوکانهای بنیادگرا در ایالات متحده را هموار خواهد کرد. عجیب است! نه؟ اینجاست که می توان نرمی ظاهری دولت اوباما نسبت به وحوش حاکم بر ایران و سختی غیر معمول آن در تنظیم رابطه با مقتدرترین نیروی سرنگونی طلب اپوزیسیون رژیم ایران و "راه حل سوم" شان را بهتر فهم کرد. همانگونه که نزدیک شدن پنهان دشمن و رقیب استراتژیک رژیم ایران در منطقه یعنی دولت عربستان به قطب اسرائیل از سویی و تقابل حیرت انگیز دولت کبوترها در ترکیه با بازهای اسرائیلی از سوی دیگر را نیز. تقابلی که اگر چه مطلقاً تاکتیکی است اما ابعاد آن بعضاً مرزهای یک رویارویی متعارف را پشت سر گذاشته است. تا آنجایی که برای اولین بار در تاریخ مناسبات میان دو دولت مربوطه، یک کارشناس اسرائیلی سخن از تهدید تهاجم نظامی! ترکیه به اسرائیل می راند."

سال سرخ و سیاه، ۱۵ دیماه ۱۳۹۰

آکتورهای عمل کننده در این نقطه نیز بسا متفاوتند. مهمترین آکتور حاضر در صحنه، روسیه تحت حاکمیت ولادیمیر پوتین است. روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی سابق تنها در دو نقطه از جهان پایگاه های نظامیش را حفظ کرده است. اول شبه جزیره کریمه و دوم در خاک سوریه. تغییر رژیم در سوریه یعنی از دست دادن تنها جای پای روسیه در خاورمیانه و تضعیف قدرت کشور مذکور. یعنی شکستن تعادل قوا بر علیه قطب منطقه ای ایران و به تبع آن علیه "روسیه نوین". حاکمیتی که با اولین واکنش نظامی در گرجستان علیه منافع تنها ابرقدرت موجود در سال ۲۰۰۸ آرایش تهاجمی به خود گرفته است. در یادداشت سیاسی متعاقب این تهاجم تحت عنوان "بازگشت روسیه به صحنه رقابتهای جهانی" نوشته بودم:

"روسیه نیز همچون نظام جمهوری اسلامی دریافته است که تنها راه بقا در جنگ تعادل قوا و باغ وحش ایده ال "بوش - چینی"، در کنار خلع ید از کلان سرمایه یهود و سرانگشتان دراز آن در میان جامعه، فقط و فقط مقابله به هر قیمت است. اینکار را پوتین با خلع ید از "برزوفسکی" و تحت کنترل در آوردن "قوسینکی"، "آبرامویچ" و "خادوروفسکی" که ستون فقرات الیگارشوی یهود را در روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی تشکیل می دادند انجام داده است. اگر چه که خود او نیز در آغاز با اتکاء به همین سرمایه کلان به حاکمیت رسیده بود. تقابل روسیه با ایالات متحده تنها امروز و در گرجستان آغاز نگردیده است. پوتین با مهره ایران آغاز کرده و راه بسیاری را نیز با موفقیت تا کنون پیموده است. بدیهی است که مسئله گرجستان تنها با جدایی اوستیای جنوبی و آبخاز پایان نمی پذیرد. بدون تعویض رژیم آمریکایی - اسرائیلی ساکاشویلی در تفلیس، گرجستان همچنان که اوکرائین، به مثابه خنجر خیانتی در پهلو روسیه باقی خواهد ماند. اوضاع به هر طرف بچرخد با اینحال یک چیز از همین مقطع رقم خورده است. روسیه به صحنه رقابتهای جهانی بازگشته است.

"بازگشت روسیه به صحنه رقابتهای جهانی"، ۲۴ مرداد ۱۳۸۷

بنابراین در کادر شرایط جدید، عقب نشینی از سوریه و تسلیم آن به ایالات متحده برای روسیه به مفهوم عقب نشینی از کل خاورمیانه عربی و پذیرش یک شکست بسیار تأثیرگذار در کادر استراتژی "جهان چند قطبی" به حساب می آید. به این اعتبار روسیه از سوریه عقب نخواهد کشید مگر با قدرت نظامی صرف. همانگونه که رژیم حاکم بر ایران نیز!

آکتور بعدی رژیم جمهوری اسلامی است. نبرد در سوریه نبردی بر سر بود و نبود رژیم تازیانه و دار است. از دست دادن سوریه برای رژیم ایران به معنی گل گرفته شدن عمق استراتژیک نه فقط در خود سوریه که مهمتر از آن در لبنان و همسایگی با اسرائیل است. بقول آن کارگزار رژیم می توان از خوزستان صرف نظر کرد، از سوریه اما نه! چرا که خوزستان را میتوان دوباره پس گرفت، اما سوریه اگر برود تهران از دست خواهد رفت. در آبان ۹۱ در این رابطه چنین نوشته بودم:

"نبرد بر سر سوریه یکی دیگر از عوامل بشدت تأثیرگذار در رابطه با تعیین تکلیف رژیم جمهوری اسلامی است. "تغییر رژیم" در سوریه تعادل منطقه ای را بر علیه رژیم ایران بر هم خواهد زد. به همین دلیل یکی از آوردگاه های نبرد ما با وحوش حاکم بر ایران بی تردید آوردگاه سوریه هست.

از دست دادن خاکریز سوریه برای رژیم به معنی از دست دادن یکی از اهرمهای قدرتمند در سیاست خارجی و برخورد با طرف حسابهای بین المللیش می باشد. جمهوری اسلامی با تمام قوا تلاش خواهد کرد که جنگ را در خارج مرزهای خود نگه دارد چرا که از درگیر شدن در درون مرزهایش وحشت دارد. آری وحشت دارد."

"موازنه جدید پس از انتخابات آمریکا"، ۲۵ آبان ۱۳۹۱

و جمهوری اسلامی در سوریه رسماً و علناً در کنار رژیم اسد وارد جنگ می شود. حضور سیاسی قدرتمند روسیه در کنار شرکت فعالانه و حضور نظامی رژیم ایران در سوریه معادله قوا را به نفع رژیم اسد و به تبع آن هلال شیعی برهم می زند. بازنده بزرگ برجاماندن اسد در این نقطه کسی نیست جز رجب طیب اردوان و حزب عدالت و توسعه در "ترکیه نوین". سومین آکتور مهم در صحنه سیاست سوریه با قریب به ۹۰۰ کیلومتر مرز مشترک با کشور مذکور.

ظهور داعش، بازگشت بازها

ظهور و سقوط اخوان المسلمین در مصر همچون صاعقه ای بر استراتژی کبوترها فرود می آید. مصر تنها برخوردار از "ارزش ژئوپلیتیکی" نیست. جایگاه این کشور هم به لحاظ نفوذ مذهبی در میان کشورهای موسوم به اسلامی و هم از لحاظ ناسیونالیسم عربی و هم از جنبه تاریخی و تمدن درحشان آن و هم مهمتر از همه همسایگی با اسرائیل، در هیچ طرح و نقشه ای صرف نظر کردنی نبوده و نیست. تثبیت دولت اخوان المسلمین در مصر می توانست به یکی از فرازهای پیروز پروژه براندازی نرم تبدیل شده و کشورهای دیگری را نیز شامل گردد. اما محمد مرسی و جریان متبوعش مرتکب یک اشتباه محاسبه در دناک می شوند. آنان توان تصاحب قدرت سیاسی را با توان حفظ قدرت سیاسی یکی می پندارند و بی مهابا به سمت فتح کل حاکمیت و مذهبی کردن کل جامعه می تازند. در این اشتباه محاسبه به قدرت و توان دو نیروی تعیین کننده بسیار کم بها داده می شود. اول نسل انقلاب ۲۵ ژانویه و دوم ارتش متمایل به بازهای مصر. نتیجه را از پیش می توان گمانه زد! قیامی که شکل می گیرد با مقابله ارتش روبرو نمی شود. نظم سابق اینبار سوار بر اسب مشروعیت قیام بخشی از مردم به شمول نسل انقلاب ۲۵ ژانویه، فاتحانه باز می گردد. ارتش دست نشانده بر علیه دولت مرتجع ولی منتخب کودتا می کند و دست به کشتار و بازداشت هر آنکه به مقاومت در برابر کودتا خطر کرده می زند. کار! تمام می شود و مردم با احساس پیروزی به خانه هایشان روان می شوند و زندگی دوباره کم و بیش به روال سابق ادامه می یابد. دولت حرامزاده نفسی به راحتی می کشد و بازها دوباره به صحنه خاورمیانه باز می گردند. مدتی طول می کشد تا دولت حیران اوباما به اجبار رژیم کودتا را به رسمیت بشناسد.

کارتهای ژئوپلیتیک منطقه پس از مصر با ژنرال السیسی از نو چیده می گردد. کفه ائتلاف پنهان اسرائیل - عربستان در معادله جدید سنگینتر و کفه محور ترکیه - قطر - اخوان المسلمین سبکتر می شود. عربستان بلافاصله دولت مصر را برسمیت شناخته و کمکهای میلیاردی خود را روانه قاهره می کند. ترکیه اما قاطعانه موضع مخالف گرفته و دولت کودتا را برسمیت نمی شناسد. با اینکار مصر را به تمام و کمال در میدان سعودیها رها می کند. برای رژیم جمهوری اسلامی اما دست بدست شدن قدرت تفاوتی کیفی را سبب نمی گردد، چرا که نه مصر عمق استراتژیکش هست و نه از کمترین نقوذی در آنجا برخوردار می باشد.

دو ماه پس از قیام - کودتا در مصر باراک اوباما در یک اقدام بی سابقه و در حالیکه رژیم اسد متهم به گذشتن از مرز سرخ استفاده از سلاح شیمیایی شده و موشکهای آمریکا بر روی اهداف سوری هدف گیری شده است، تهاجم نظامی به سوریه را درست در دقیقه نود منتفی اعلام کرده و طرح روسیه مبنی بر انهدام داوطلبانه تسلیحات و ذخایر شیمیایی سوریه را می پذیرد. به این ترتیب طرح رژیم چنج بازها در سوریه نقش بر آب می گردد. با این حرکت اوباما نشان می دهد که اگرچه در مصر غافلگیر شده است اما افسار طرح خاورمیانه بزرگ را همچنان در دست دارد.

راهکار بازها در مقابله با عملکرد منفعلانه دستگاه سیاست خارجی باراک اوباما - جان کری در خاورمیانه بزرگ یک چیز بیشتر نیست. ایجاد هرچ و مرج و بی ثبات کردن رژیمهای نامطلوب از طریق بازگذاشتن راه رادیکالیسم ارتجاعی و تسهیل کار در چرخش سیستم تأمین مالی و تسلیحاتی آن در رقابت با نیروهای وفادار به رعایت قواعد بازی! در این نقطه هست که داعش به یکباره به جلوی صحنه پرتاب می شود.

توهم توطئه

پیش از ورود به مقوله داعش و سیاستهای جهانی و منطقه ای در ارتباط با آن، ضروری است که ابتدا به ساکن یک موضوع کلیدی که به باور من به بسیاری از کج فهمی ها و ناهمی ها در مقولات پیچیده سیاسی راه می برد را باز نمایم. بسیار می شنویم که فلان جریان سیاسی و یا بهمان گروه تروریستی از جمله القاعده، حماس و یا همین جریان داعش را قدرتهای کوچک و بزرگ جهانی و منطقه ای بوجود آورده و یا سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی مثل سیا و موساد در پشت آنان قرار دارند. تحلیل کردنی اینگونه یا پاک کردن ابلهانه صورت مسئله هست و یا در بهترین حالت ساده کردن یک صورت مسئله پیچیده سیاسی است. هیچ تردیدی در نفس وجودی یک توطئه تئوریزه شده توسط کانونهای قدرت جهانی با هدف کنترل اجتماعی و خنثی کردن تمامی تهدیدات بالقوه و بالفعل بر سر راه تحقق "حکومت واحد جهانی" وجود ندارد. این اما با "توهم توطئه" بسیار متفاوت است. بیش از همه این خود توطئه گران و واقعیند که به پراکندن "توهم توطئه" دامن می زنند. چرا که "توهم توطئه" آدمها را فلج می کند. باور به اینکه در پس هر حادثه ای نه دلایل و محرکه های عینی و واقعی که تنها توطئه ای موجود است، ناخودآگاه آدمی را به این نقطه می کشاند که در تغییر و تحولات اجتماعی و سیاسی "ما" دیگر کاره ای نیستیم، چرا که آن از "ما بهتران" هر کار که بخواهند می کنند. یکی را "می آورند" و دیگری را "می برند". مبارزه با این قدرت برتر هم البته مفید فایده ای نخواهد بود. از میان این باور هیچ جز "انفعال" بیرون نمی آید. این درست همانی است که توطئه گران واقعی به جد خواهان آن هستند. با این باور باید مقابله کرد.

واقعیت آنست که هیچ قدرتی در دنیا توان ساختن و پرداختن یک نیروی چند هزار نفره ایدئولوژیک و از جان گذشته را ندارد. اگر اینگونه بود که تا حالا "کلان سرمایه مالی" با قدرت بی حد و حصر مجموعه کشورهای تحت حاکمیتش به شمول ایالات متحده و اتحادیه اروپا با ترتیب دادن یک توطئه ساده، نسق از تمام دنیا کشیده بودند و برای تحقق "حکومت واحد جهانی" نیازی به کلید زدن به چهار جنگ جهانی جنایتکارانه با صدها میلیون کشته و مجروح و معلول و آواره نمی داشتند. اگر چنین بود که دیگر پوزه جرج دبلیو بوش و نئوکانه‌های پلید پشت سرش در عراق و باراک اوباما و دار و دسته مزور حول و حوشش در سوریه و بنیامین نتانیاهو و قاتلان و کودک کشان ارتش و ملتش! در لبنان و غزه به خاک مالیده نمی شد.

نه! جریانه‌ها، احزاب و سازمانهای سیاسی اعم از ارتجاعی یا ترقیخواه، انقلابی یا رفرمیست، رادیکال و یا میانه رو و ... مبتنی بر نیازها، گرایشات طبقاتی و شرایط عینی موجود در جوامع گوناگون بوجود می آیند، ریشه می گیرند، نیرو جمع می کنند و تبدیل به یک "ثقل قدرت" می شوند. قدرت برتر در ابعاد جهانی و منطقه ای چه از نوع نظامی آن و چه در هیئت اطلاعاتی - امنیتی و چه بخش مالی و صاحب سرمایه ایش در این نقطه است که وارد می شود. یعنی اگر جریان بوجود آمده و تبدیل به "ثقل قدرت" شده موجود، در جهت درست! حرکت تاریخ قرار داشته باشد، امکانات و تسهیلات در اختیارش قرار می گیرد و راهش به سمت تصاحب قدرت سیاسی هموار می گردد. در غیر اینصورت خفه اش می کنند. راه تنفس مالی و امکانات تسلیحاتی را می بندند. سناریوی شیطان سازی در رسانه ها را کلید می زنند و از همه مهمتر تلاش می کنند که در نقطه رهبری نفوذ کرده و عناصر رهبری کننده سازشکار را جذب خود نماید. تاریخ جنبش فتح در فلسطین نمونه بارز چنین راهکاری هست. باز کردن راه حماس در دورانی که فتح در اوج قدرت بود، سیاست کثیف شیطان سازی از انقلاب فلسطین و این همانی دو واژه تروریست با رزمنده فلسطینی و در نهایت علم کردن ابومازن علیّه ابوعمار و به سازش کشانیدن جنبش سرفراز فتح و ... تماماً در این چارچوب قابل فهم است.

می توان گروهی کوچک از تروریستها را در یک منطقه پر آشوب و شرایط هرج و مرجی مثل شرایط عراق و سوریه و لیبی بوجود آورد و به میدان فرستاد، همانگونه که قاتلان و جنایتکاران نشسته در حاکمیت در اسرائیل و ایران کرده و می کنند. اما هرگز این گروه های کوچک را نمی توان تبدیل به "ثقل قدرت" با پایگاه اجتماعی کرد. کارکرد تشکیلات فراماسونری جهانی و مافیای یهود در تاریخ معاصر هم جز این نبوده است. یعنی جذب الیت سیاسی، فرهنگی، مالی و نظامی موجود و نه بوجود آوردن آن. یعنی تلاش در راستای نفوذ در جریانات سیاسی موجود و در اختیار گرفتن رهبری و تعیین و یا تأثیرگذاری در سیاستهای اعمال شده و سمت و سوی حرکت آنان و نه بوجود آوردن آنان.

در افغانستان کمونیستهای ضد خدا! حاکمیت یک کشور اسلامی! را در دست گرفته اند. پتانسیل جنگ با این حاکمیت در میان توده های مسلمان بوفور یافت می شود. این نیرو را می توان سازمان داد. اسامه بن لادن هم همینکار را می کند و القاعده شکل می گیرد. آمریکا این نیرو را بوجود نمی آورد. نیروهایی که به القاعده می پیوندند همگی بلااستثنا ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی هستند. ولی القاعده اولاً در این مقطع در جهت درست حرکت تاریخ! قدم برمی دارد و در ثانی بهترین امکان برای تصفیه کشورهای مسلمان اعمار آمریکا از عناصر رادیکال و خطرناکی است که پتانسیل بی ثبات کردن حکومتها و وابسته به غرب را دارند. به همین سادگی. جلوی این نیروی دشمن را باز می گذارند تا انرژی و توان مهیبش را بر علیه دشمن اصلیت که در آن مقطع تاریخی اتحاد شوروی بود بکار گیرد. عین همین ماجرا در این مقطع تاریخی و در ارتباط با پدیده داعش در جریان است. داعش را هیچ قدرتی بوجود نیاورده است. اما هر قدرتی از وجود آن استفاده خاص خود را می برد. راه آنرا باز می کند، آنرا تأمین مالی و تسلیحاتی می کند و از همه مهمتر ذخایر نیرویی آن را پیوسته پر و پیمان نگه می دارد.

در اینجا می خواهم به منافع مشترک میان جریان داعش و دولت اسلامی با قدرتهای ریز و درشت جهانی و منطقه ای بپردازم. یعنی آنچه که مهم است، آنچه که جریان دارد، آنچه که قابل فهم است. گمانه زنی در این رابطه که داعش را کدامین قدرت بوجود آورده و یا برای کی کار می کند البته مهم است اما نه برای همه. این یک مقوله اطلاعاتی است. تحلیل را باید بر مبانی عینی و محسوس سوار کرد. یعنی مهمتر از اینکه فلان جریان دستبخت کیست این است که اولاً به کجا روان است، یعنی هدف اعلام شده اش چیست، ثانیاً تأثیرات عملکرد آن کدامین پهنه ها را می پوشاند، ثالثاً نقاط وحدت و تضادش با منافع قدرتهای ریز و درشت جهانی و منطقه ای در کجاها قرار دارند. در یک کلام برای چی؟ با کی؟ علیه چی یا کی؟

داعش برای جناح بازها از یک نقش استراتژیک برخوردار است، یعنی همان نقشی را که القاعده در دور پیش بر عهده داشت. یعنی نقش نمادین دارد. در نظریه جنگ چهارم موسوم به "جنگ علیه ترور" بدان اشاره کرده بودم که در جنگ اخیر برخلاف جنگ سوم موسوم به "جنگ سرد" و دو جنگ جهانی دیگر نه دشمن مشخص است و نه ائتلاف علیه آن! میان این جنگ با سه جنگ جهانی پیشین بویژه با دوران جنگ سرد تفاوت بسیار است.

استراتژی جنگ سوم یک استراتژی تدافعی بود در مقابل خطر بالفعل دشمن "کمونیست". در کادر آن استراتژی قرار بر این بود که با خطرات بالفعلی چون فی المثل خطر تسلط کمونیسم در "هند و چین" و یا سرایت انقلاب کوبا و نیکاراگوئه به کشورهای آمریکای لاتین مقابله بازدارنده شود. استراتژی جنگ چهارم برعکس یک استراتژی تماماً تهاجمی است علیه تهدیدات بالقوه. در کادر این استراتژی، تشخیص تهدید و زمان واکنش علیه آن به منظور مقابله پیشگیرانه فقط و فقط بر عهده تنها ابرقدرت موجود بوده و نهادهای دوران جنگ سرد مثل سازمان ملل متحد و شورای امنیت و حتی اعضای پیمان ناتو، نه امکان دخالت و نه حتی حق! آنرا دارند. بر اساس تحلیلهای این استراتژیستینها، حتی ائتلافهای شکل گرفته در طول این دو جنگ نیز با یکدیگر قابل مقایسه نمی توانند باشند! یعنی کاملاً برخلاف جنگ سوم که یک ائتلاف مشخص یا برجای دفاعی تحت عنوان "پیمان دفاعی آتلانتیک شمالی" با اعضای ثابت موجود بود، در جنگ چهارم ائتلافها تماماً سیال بوده و در هر جنگی اعضای آن می توانند با ائتلاف قبلی فرق داشته باشند. دشمن هم در این جنگ لغتی ثابت نیست! اصلاً معلوم نیست که در کجاست! دشمن در این جنگ بیشتر حالت نمادین دارد. در همه جا می تواند باشد! بکروز در افغانستان است و روز دیگر در عراق!

انگار همین دیروز بود که کالین پاول وزیر خارجه آمریکا در شورای امنیت مدارک مستدلی! حاوی مثنی عکس مبنی بر وجود سلاح های گشتار جمعی و ارتباط رژیم عراق با القاعده به دنیا ارائه می کرد. القاعده دیروز نماد تروریسم بود و بهانه تهاجم مستقیم نظامی. نه فقط در افغانستان که در آنجا حداقل حضور نظامی داشت بلکه در عراق سکولاری که آنرا با هیچ سریشمی نمی شد به القاعده ربطش داد. اما دیدیم که به سادگی ربطش دادند. امروز جای القاعده دیروز را داعش گرفته است. فردا ممکن است جریان دیگری علم گردد. تا به نتیجه رسیدن این جنگ جهانی که ظاهراً علیه به اصطلاح ترور در جریان است، تا تغییر جغرافیای سیاسی منطقه خاورمیانه بزرگ و به کنترل درآمدن منابع انرژی آن، حضور یک جریان تروریستی نمادین در همه بهانه ها یک ضرورت صرف نظرناکردنی است.

سقوط قیمت نفت، تصفیه اروپا از مسلمانان افراطی

گفتم که جریان داعش برای جناح بازها دارای یک ارزش استراتژیک هست. داعش کلید بازگشت نئوکانها به قدرت است! تا همینجای کار هم که کنترل سنا و کنگره را در دست گرفته اند. دوسال آینده یا باید اوباما مدام به ساز آنها برقصد و یا هر تصمیم استراتژیکش را بلوکه می کنند و دستگاه سیاست خارجی را در حالت فلج نگه می دارند. ایالت متحده باید دوباره در عراق حضور محسوس نظامی داشته باشد. بهانه آن تهدید داعش است! دولت اوباما باید مقوله "رژیم چنج" در سوریه را وارد سبد گزینه هایش کند. بهانه آن تهدید داعش است! ترکیه با سماجت بدنبال ایجاد منطقه پرواز ممنوع در سوریه هست. بهانه آن تهدید داعش است! مسئله پیچیده تشکیل "دولت کرد" به مثابه بخشی از طرح خاورمیانه بزرگ باید به روی میز گزینه ها بازگردد. بهانه آن تهدید داعش است! مسئله فلسطین باید دوباره به حاشیه رانده شود. بهانه همان است!

اینها مقولات استراتژیکند که باید در آینده تحقق یابند اما آنچه که تا کنون در ابعاد تاکتیکی صورت پذیرفته هم کم از مقولات استراتژیک نیست. شکستن بهای جهانی نفت با اتکاء به نفت صادراتی بسیار ارزان از چاه های نفتی تحت کنترل دولت اسلامی از طریق ترکیه یکی از آن اقداماتی است که تا کنون صورت گرفته است. پس از نزدیک به سه سال بهای نفت در پایینترین سطح ممکن قرار دارد. ورود عربستان به صحنه و کاهش بهای نفت صادراتی توسط دولت سعودی سناریوی داعش - بازها را تکمیل و بهای نفت ارزان را علیه هلال شیعی تثبیت می کند.

اما مهمترین کارکرد داعش برای غرب بویژه اروپا، تصفیه قاره مذکور از خطر عاجل شهروندان بنیادگرایشان هست. یک خارجی "نامطلوب" را می توان از کشور اخراج کرد اما وقتی همین خارجی تبعه کشور مربوطه می گردد دیگر رها شدن از دست او در چارچوب قوانین موجود و درکادر "دولت حقوقی" کار ساده ای نیست. حتی نئوکانهای وحشی هم در زمان بوش پسر به همین دلیل مجبور بودند "گوانتانامو" را در خارج از حیطه حقوقی دولت آمریکا بوجود آورند. اینکه هزاران نفر از شهروندان خارجی کشورهای غربی که تبعه و شهروند کشورهای مذکور می باشند، زیر دماغ دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی به راحتی و به گونه ای علنی خود را از طریق ترکیه به دولت اسلامی می رسانند از عجایب دوران پس از ۱۱ سپتامبر است! شهر انتاکیه در نزدیکی مرز سوریه مرکز عضوگیری تمامی گروه های مخالف رژیم اسد بویژه جریان داعش است. این نیروها یا در عراق و سوریه کشته می شوند و یا از بازگشت زندگانشان به کشورهای متبوعشان به بهانه تعلق به یک جریان تروریستی جلوگیری می شود. چندی پیش دولت انگلستان کلیه شهروندان انگلیسی را که در کنار داعش می جنگند، در زمره دشمنان بریتانیا اعلام کرد. این جریان مستمر "تصفیه رادیکالیسم" بطور عام و رادیکالیسم اسلامی بطور خاص در کنار "تخدير و فلج کردن جامعه خودی" در کادر مقوله پراهمیت "کنترل اجتماعی"، یکی از آمجاهای جنگ چهارم و ثنوری "برخورد فرهنگهای" ساموئل هانتینگتون از نظریه پردازان جنگ جهانی چهارم می باشد.

این تا آنجا که به قدرتهای جهانی برمی گردد، اما قدرتهای منطقه ای همچون ایران و ترکیه نیز منافع و استفاده های ویژه خود را در ارتباط با داعش دنبال می کنند. بدیهی است که این استفاده یکسویه نیست. برای مثال در سوریه، جمهوری اسلامی و رژیم اسد از داعش در جهت تهاجم به ارتش آزاد و تضعیف مجموعه نیروهای متعلق به اپوزیسیون استفاده می کند، در مقابل نیروهای داعش از سوی نیروی هوایی رژیم سوریه مورد تهاجم قرار نمی گیرند و راه های مواصلاتی و پشتوانه های لجستیکیشان در مجموع کمتر ضربه می بیند.

در رابطه با ترکیه هم همینطور است. ترکیه علاوه بر تسهیل جریان کمکهای مالی قطر به داعش، تأمین تسلیحاتی و نیرویی جریان مربوطه را چه در ماه های گذشته علیه رژیم اسد و چه در هفته های اخیر علیه نیروهای رزمنده "پ - کا - کا" برعهده داشته است. آنچه که در کوبانی می گذرد برآیند این رابطه تکامل یافته! دوسویه در دو سه سال اخیر می باشد.

مقاومت مسلحانه در کوبانی

تا آنجا که به آمریکا برمی گردد، درست این بود که داعش در مناطق سنی نشین می ماند. این را در عمل دولت اوباما به رسمیت شناخته بود! به همین دلیل هم تقاضاهای مستمر دولت دست نشانده مالکی را برای کمک بی پاسخ می گذاشت. تا آنجا که می شد از این جریان در جهت اعمال فشار بر دولت شیعی و استعفای اجباری مالکی که چهارچنگی به قدرت چسبیده بود، استفاده کرد خوب بود. در مقابل داعش می توانست به آسانی زیر دماغ همه قدرتهای جهانی و منطقه ای میدانهای نفتی خود را حفظ کند، به استخراج نفت ادامه دهد و از همه جالب تر نفت ارزان را به بازار جهانی آزادانه تزریق کند. هیچکس خواهان نابودی داعش در این مقطع نیست! هیچ نیرویی در شرایط کنونی بیشتر از داعش برای قدرتهای جهانی و منطقه ای مفید فایده نمی تواند باشد. برخلاف تبلیغاتی که مبنی بر وحشی بودن و زبان نفهمی داعش در جریان است، برعکس رهبری جریان مربوطه نه فقط زبان کانونهای مختلف قدرت را می فهمد که درک حیرت انگیزی از موازنه قوا و قواعد ژئوپلیتیک منطقه دارد. عجیب آدم را بیاد "عصر طلایی" آن امام بدرک واصل شده می اندازد!

آن یکی پتانسیل عظیم ضد آمریکایی - ضد اسرائیلی مردم تازه انقلاب کرده را یا بر روی میدین مین و یا بر فراز چوبه های دار ناپود کرد و این یکی نیز همان پتانسیل و همان نفرت و انزجاری را که تشکیل دهنده بافت نیرویی رادیکالیسم اسلامی در منطقه هست بر روی جنگهای قومی و مذهبی سرشکن می کند. داعش نه بر علیه اسرائیل است و نه بر علیه آمریکا ! برعکس تمامی اهداف مورد تهاجم این جانیان بالفطره از قضا دشمنان آمریکا و اسرائیلند. تصادفی نیست که داعشی که در عراق به روی آنتن می رود و دولت تشکیل می دهد ، تهاجم به منطقه کردی را نه در عراق که در سوریه با جدیت دنبال می کند. چرا که مفهوم ژئوپلیتیکی تهاجم به اربیل به جای کوبانی را خوب می فهمد. در آن اوان پیشرویهای داعش به سمت بغداد و تبلیغات مستمر رسانه ای در رابطه با رسیدن داعش به بیست سی کیلومتری بغداد نوشته بودم که رسیدن این جریان به پایتخت را اصلاً نباید جدی گرفت. اقلیم کردستان هم به لحاظ ژئوپلیتیک جز این نیست و داعش نیز بدین موضوع اشراف کامل دارد و گرنه تا حالا صد بار اقلیم کردستان دست بدست شده بود و پیشمرگان دلاورش ! مثل سنجار دستار و سلاح را بر زمین گذاشته و به میان توده ها عقب نشسته بودند. اینجا در کوبانی نه چیز گردی بنام "کردها" وجود دارد و نه چیز گردتری بنام "پیشمرگه". هدف بر خلاف تبلیغات مافیای رسانه ای در غرب ، کردها و پیشمرگانشان نیست. هدف ، تیز و مشخص تشکیلات رزمندگان سازمان کارگران کردستان یعنی "پ - ک - ک" و شاخه های آن در سوریه ، حزب اتحاد دمکراتیک و یگانهای محافظ خلق هستند.

حزب عدالت و توسعه به رهبری رجب طیب اردوغان پس از روی کار آمدن ، درسالهای آغازین هزاره سوم سیاستی مزورانه در رابطه با "مسئله کرد" را در پیش گرفت. دولت اردوغان که در تقسیم بندی جناح های قدرت در جهان متعلق به جناح کیوترا می باشد درست مثل جناح مربوطه تزویر را به جای شمشیر نشانده. این سیاست در رابطه با مقاومت مسلحانه در کردستان ترکیه برآیند یک شکست تمام عیار نظامی متعاقب نزدیک به سی سال سرکوب جنبش مقاومت در شرق آناتولی بوده است. هدف غایی این سیاست مزورانه ، منزوی کردن سازمان رهبری کننده مقاومت کردستان از طریق به سازش کشانیدن احزاب و رهبران میانه رو کرد و اعطای امتیازاتی چند به مردم کردستان بود. سیاستی که بدلیل تثبیت بی پرو برگرد رهبری بی جانشین عبدالله اوجالان بر جنبش از سویی و هوشیاری رهبران جنبش مدنی و احزاب سیاسی کرد و یکپارچگی تشکیلاتی پ - ک - ک از سوی دیگر نقش بر آب گردید. آنچه که امروز در کوبانی می گذرد حاصل و نتیجه بلافصل این سیاست مزورانه است. ترکیه می خواست با دست داعش حزب پیشتازی را که بیشترین تعداد از رهبران و کادرهای مسئول آن را کردهای سوری تشکیل داده اند به لحاظ نظامی چنان تضعیف کند که بشود در ادامه سر آنان را در خود ترکیه و به تبع آن در مرکز فرماندهیشان درکوه های قندیل در عراق هم بزیر آب کرد.

اما کوبانی ، نه کوبانی "کردها" که کوبانی پ - ک - ک با سلاح های سبک و نیمه سنگین تهاجم سنگین داعش با تانک و توپ را هفته ها تاب آورد و تعادل را چرخانید. آنچه را که نه اردوغان می فهمد و نه اوباما و نه نتانیاهو ، همانا اعجاز مقاومت است که در تحلیل نهایی اوضاع را می چرخاند. آنها که بویی از انقلاب و مبارزه انقلابی نبرده اند نمی توانند بفهمند که ضربه نظامی هر چند سهمگین و خردکننده ، اگر کمر انقلابیون را نشکند نهایتاً رشدشان خواهد داد. نمی فهمند که شهید سرمایه یک جریان رزمنده است. مستقل از آنکه راهش درست باشد یا غلط ! سازمانی که وصل به مردم باشد و پ - ک - ک بی هیچ تردیدی چنین است ، با از دست دادن نیروی کمی ضعیف نمی شود ، بر سرمایه هایش افزوده می گردد. اوضاع به هر طرف که بچرخد ، حتی اگر کوبانی از دست برود که البته نخواهد رفت ، "پ - ک - ک" و "پ - ی - د" و "ی - پ - گ" بسا قدرتمندتر قد خواهند کشید. دولت و حزب متبوع اردوغان خواهند فهمید که در پایان این مسیرخونین تنها یکنفر در آنسوی میز طرف واقعی حل و فصل "مسئله کرد" و پایان خونریزی در این کشور است . عبدالله اوجالان .

روزهای سیاه در خاورمیانه را پایانی نخواهد بود. ایران همچنانکه سالهاست گفته ام در محور طرح خاورمیانه بزرگ قرار دارد. بدون تغییر رژیم سیاسی ایران ، ابرهای تیره و تار آسمان ما را ترک نخواهند کرد. فرود آمدن اخگر از هر سو ، تر و خشک را با هم خواهد سوزاند و خاکسترش را به باد خواهد داد. گر گرفتن ایران شبیه هیچ کجا نخواهد بود. چنین مباد !

بیژن نیابتی ، ۲۱ آبان ۱۳۹۳